



۲۰۱۶/۰۳/۱۳



ولی احمد نوری

سوزن زر و جامه سفید به مناسبت قیام ۲۴ حوت ۱۳۵۷ هرات باستان

خوانندگان گرانقدر وبسایت آریانا افغانستان آنلاین!

به مناسبت یاد بود و تجلیل از قیام با افتخار مردم قهرمان هرات باستان در برابر کودتاچیان نابکار خلق و پرچم که در سال ۱۳۵۷ شمسی با کشتار تمام خانواده رئیس جمهور افغانستان سردار محمد داؤد خان و کشتار صد ها و صد ها جوان کارد جمهوری و صاحب منصبان اردوی افغانستان که حلقه غلامی اتحاد شوروی را نپذیرفتند و در برابر کودتای کمونیستی این باند های فروخته شده تسلیم نشدند، افغانستان و مردم شریف آنرا به خاک و خون نشانند که تا امروز این وحشت و خون ریزی و ویرانی در کشور ما ادامه دارد.

این هموطن شما با ابراز تسلیت به باز ماندگان شهدای فاجعه کودتای ۷ ثور و شهدای قیام قهرمانانه هرات، نوشته و سروده ملکوتی استاد بزرگ خلیل الله "خلیلی افغان" قافله سالار شعر و ادب دری قرن بیستم افغانستان و منطقه را که به همین مناسبت رستاخیز افتخار آفرین مردم قهرمان هرات سروده اند به روان شهدای هرات و به حضور بازماندگان شان اهداء می کنم.



سوزن زر و جامه سفید

از چکامه استاد بزرگوار خلیل الله "خلیلی افغان"

مبارک است به نام تو افتتاح کلام تبارک اسمک یا ذالجلال و الاکرام

شام بیست و یک رمضان در گوشه آوارگی در اسلام آباد غرقه در آرزو های درهم شکسته با خود نشسته بودم. اندیشه گذشته گریبان دل را گرفته از سالی به سالی و از شهری به شهری می گردانید. ناگهان قاصدی حلقه بر در کوفت و سالکی گام پیش نهاد. آن یکی را از جامه و دستار نکهت باروت و خون به مشام می آمد و این دیگر در حرف هایش رسالت راستان و شهنامه شهیدان نهفته بود.

آن از مجاهد و سردار ملی (۱) و یارانش و شمشیر دارانش حکایت می کرد و این از باغچه انصاریان و الهی گویانش از بهارستان جامی و سخنورانش سخن می راند.

گذشت آن روزگاری که شاعری گفته بود:

به شهر عشق ندانم چه فتنه برپا شد که قاصد آمد و آهی کشید و هیچ نگفت

اینک به شهر عشق هزاران فتنه برپا شد، قاصدان آمدند و گونه گونه سخن بر لب داشتند. سخنانی امید بخش، غیرت آفرین، معرکه آرا، تاریخ ساز، نشاط انگیز مانند صبح و روشن چون ستاره و همین گونه سخنانی آلوده به خون شهیدان و اندوده به مرگ جوانان، آغشته به ماتم نو عروسان، رنگین به داغ جگر سوختگان و مشحون بدستان گلگون قبیان.

نشستند دفتر دل باز کردند حدیث درد را آغاز کردند

مرا نیز که روزگاری است به کردار عقاب پر و بال شکسته و آشیان گم کرده در سایه خیر افتاده، گوش جان نذر اخبار گلگون کفنان و ظنم داشته ام فرصت مساعد شد با خود گفتم:

کر شدم تا چند شور حق و باطل بشنوم بشکند این سازها تا چیزی از دل بشنوم

سر تا پا چشم شدم و پا تا سر گوش، تا از مجموع تصاویری که در بغل داشتند و از انبوه اخباری که در حافظه آورده بودند بهره اندوزم.

چه تکان دهنده بود تصویر آن معرکه های خونین که نیروی متجاوز، ستمگار، خونخوار و خشمگین شوروی با هلیکوپترها و طیارات جنگی میگ صاعقه افکن تباه کارش و با تانک های زمین لرز و توپ های کوه شکنش شهرها را به آتش کشیده و معموره ها را تل خاک و خاکستر گردانیده.

و از سویی نظاره تصویر مردم برهنه پا، بی سلاح، مظلوم و بیگناه که مرد و زن و برنا و پیر در دفاع از کرامت انسانی، در دفاع از ناموس و وطن پروانه وار خود را به آتش زده و زنده زنده زیر ویران های خانه های شان جان سپرده اند.

گفتند هرات آن عروس زیبای مشرق که بزرگترین ادیب و دانشمند "علامه تفتازانی" هفتصد سال پیش آن را ستوده بود به گرمابه اشک و قلمرو خون تبدیل شده از آن همه مشاهده تاریخی که هر یک یادگار ذوق و هنر انسانی بود نشانی بر جای نمانده، از آن همه باغ های مشحون از ازهار و ریاحین، از آن همه تاکستان های خرم و سرسبز، از آن مزارع بارور و حاصل خیز، درختان سایه گستر و میوه دار، خانه های معمور و روستا های آباد جز توده های خاک و خاکستر چیزی در میان نیست.

مساجد تاریخی که هر یک مظهری از شهکار فن معماری بود به خاک هموار شده، اوراق قرآن در شعله های آتش وحشت سوخته، کتابخانه ها با کتب نفیس محو و مستهلک گردیده، نه از کتاب و مکتب روایتی مانده و از آموزگار و سبق آموز علامتی.

۱- وقتی استاد "خلیل افغان" پدر شعر آزادی و جهاد از (سردار ملی) سخن می زند منظورش هر افغان مجاهد راستین است که برای دفاع از آزادی افغانستان و ناموس و وطنش جانبازی نموده است. پشتون، هزاره، تاجک، ازبک، نورستانی، ایماق، بلوچ، پشه یی، هندو و سبک، شیعه و سنی و غیره... تا دشمنان منحط و بد خواهانش باز زبان گنده شان را با تهمت و بهتان آلوده نسازند.

از غوریان تا غور یکسره خون است و آتش است و دود است و تخریب است. آنچه در آن ظلمت کده مرگ بار می تابد بارقه شمشیر و سر نیزه مجاهدان است و فروغ تکبیر جوان مردان، که انگشت از ماشه تفنگ و پا از عرصه جنگ بر نداشته، سنگ به سنگ و سنگر به سنگر پشت اهریمن خونخوار عصر را به لرزه در آورده اند.

از قاصدان پرسیدم آرامگاه بزرگان رفته در چه حال است؟ از مزار شهزاده دودمان نبوت "عبدالواحد" و "قاسم"، باز گوئید، از آرامگاه خواجه مناجاتیان، از خواجه مودود چشتی، از خواجهگان هفت چاه، از تربت "رازی"، "جامی"، "کاشغری"، "کاشفی" از محدث بزرگ "ابوالولید ابوالرجاء" و از دیگران و از دیگران

آنچه را صد ها سال تابش خورشید ریزش برف و باران، باد های توفنده و طوفان های خارا شگاف از میان نبرده حتی غارت گران مغول در آن به حرمت نگریسته اند این خرابکاران قرن ما این مدعیان صلح و امن، این دعوی داران حقوق بشر ویران و با خاک یکسان کردند.

دریغ بر عروس ابنیه شرق، کعبه ثانی، مسجد جامع که انبارگاه افزار تخریب و قتل گردیده. از گلدسته هایش به جای بانگ توحید صفیر گلولة و غریو شیپور جنگ بلند است.

رشته سخن به «سوزن زر کشید»، سوزنی که در دل می خلد جگر را می کاود و اعماق مردم چشم را می شگافد. در هرات رسم است که چون دوشیزه را خواستگار می رسد سوزن طلا را بر دستمال ابریشم سبز خلانده به علامت موافقت به خانه داماد می فرستند. از خانه عروس پیراهن قنابیز زربافت سفید را مزید بر دیگر آلات جهیز به خانه داماد هدیه می نمایند.

چون در کشتار بی امان و وحشیانه روس ها هر چه عروس بود به منزل داماد پناه برد. صد ها داماد و عروس نخواستند به خاک و خون غلتیدند و قبای لعلگون شهادت پوشیدند. شب حنا بندان به شب خون مبدل گردید. اکنون بر مزار عروس و داماد به خون خفته به جای علم، دستمال سبز و سوزن طلا افراشته شده و پیراهن قنابیز زر بافت سفید پیرایه بستر خاک آنها گردیده.

داغ های گلگون بر پارچه های سبز، گویی لاله حمراست که بر چمنزار بنفشه رسته و افشان خون بر جامه زر تار سپید ستاره های یاقوت فامی است که از مطلع صبح آزادی جوانان تابیده.

یادگار جگر سوخته مجنون است لاله بی چند که از مشهر لیلی برخاست

غارث گران شوروی از هیبت مجاهدان جرئت ندارند که به آن یادگار های جاودانی و خلعت آسمانی دست یازند. و شیر دلان اسلام گور خانه ایشان آنان را صدف گوهر آفرینش و ناموسگاه اهل ایمان می شمارند و بجان نگه می دارند.

پیام به دوستان

از چکامه استاد بزرگوار خلیل الله "خلیلی افغان"

خجسته نامه ز یاران مهربان آورد
که شعله ام به جگر آتشم به جان آورد
گل مزار به خون سرخ گشتگان آورد

رسد قاصد و پیغام دوستان آورد
به سوز گفت چنان قصه مظالم حوت
بجای لاله و نسرین ز گل زمین هرات

سفير دوست ز دستم گرفت و گام زنان
مرا رساند شتابان به کاخ عدنانی
يمین ملت و دین شاه بت شکن محمود
سپس گرفت ره مسند "غیاث الدین"
ز دور داد بمن جلوه تخت شاهرخی
به سوی مرقد سلطان حسین بایقرا
ز خوابگاه مهین خواجه الهی گوی
برای خاطر رنجور این فلک زدگان
سپس نمود مرا جانب خیابان ره
ز خاک جامی ام از بهر گردن اخلاص
هنوز طی نشده راه من که قاصد بار
به شهر ماتم و صحرای داغ و وادی اشک
ز قتل و غارت آدمکشان وحشی روس
ز پیچ و تاب هریرود بجای خنده موج
به یاد قامت یاران تر به خون گشته
ز شام گاه نگارین لعل اندودش
به دشت دشت ز شهنامه شهیدان گفت
ز جان سپرده عروسان ماه سیمایش
ز کودکان یتیم گرسنه عربان
ز برق تیر جوانان جنگجویش گفت
فدای همت آن مادری که دامن وی
خدا شناس و وطنخواه مردمی که ز خشم
ز خوابگاه شهیدان لاله گون کفنش
خوشا بدانند قومی که در دل سنگر
جدا ندیده کسی ذوالفقار از خبیر
دو همدلند و برادر هرات با پنجشیر
امین خرقة دو شهر است قندهار و هرات
یکی است نعره تکبیر در دل کهسار
صدای بلخ و بدخشان صدای گردیز است
پی تفقد پروانگان سوخته بال
به فصل پیری من شعر نغز و رنگینش
به پاس چشم گهر بار اشک آلودم
بمرغ بی پر و بال ز آشیان مهجور

به کوچه کوچه تأریخ باستان آورد
به بارگاه خدیو جهان ستان آورد
که قبه علمش سر بر آسمان آورد
شهی که چرخ نظیرش نمی توان آورد
به بارگاه شهنشاه شه نشان آورد
به درسگاه نگارشگر جهان آورد
هزار ماه و ستاره به ارمغان آورد
ز خاک درگه وی کیمیای جان آورد
به پای باآوس بزرگان راه دان آورد
چه تحفه ها که ز زنجیر زر نشان آورد
از آن بهشت بدریای خون کشان آورد
به سوی مسلخ اهریمن زمان آورد
چه شرمسار سخن ها بداستان آورد
گریو کودک و فریاد مادران آورد
هزار منظره از شاخ ارغوان آورد
بخون شیر دلان نقش جاودان آورد
به شهر شهر ز ویرانه ها نشان آورد
حکایتی که از آن سوخت مغزجان آورد
فجایعی که نیاید سر زبان آورد
که روز معرکه صد ماه و کهکشان آورد
به روزگار چنین قوم قهرمان آورد
به لرزه پشت ابر قدرت جهان آورد
چراغ ها چو درخشنده اختران آورد
ز اتحاد مثالی به دیگران آورد
اگرچه دشمن صد رخنه در میان آورد
قسم به آنکه بهار و دی و خزان آورد
خوش آن دیار که تعظیم خرققان آورد
چه شیرغزنه چه شهباز بامیان آورد
بدا کسی که تفاوت به این و آن آورد
پیام مشعل رخشان قسردان آورد
چمن چمن گل و نسرين و ضمیران آورد
چکامه بی گهر اندود و گلغشان آورد
به یادگار نشانی ز آشیان آورد

خجالتی که مرا آب می کند این است که سیل پیری در پیکرم زیان آورد
نه قدرتی که نهم پای خویش را برکاب نه طاقتی که توان دست در عنان آورد
ز دور گرم شوم در شتراره دگران مذلتی است که شرم است در بیان آورد
گذشت عمر شده مانع که می گویند
درخت خشک نبایاد به بوستان آورد

با دیدن چندین ویدیوی ذیل که از تلویزیون های مختلف افغانی در باره قیام ظفر نمون ۲۴ حوت ۱۳۵۷ هرات و آثار تاریخی و فرهنگی این ولایت بزرگ افغانستان عزیز بخش شده اند، خود را در جریان واقعات خون و آتش این قیام قرار می دهید.

<https://www.youtube.com/watch?v=bETcJ۰۰M۰a۰>

